

سانترہایم درون چالہ ہا نمی افتاد ...

عباس احمدی

انتشارات طاق بستان

احمدی، عباس. ۱۳۵۸-

سانترهایم درون چاله ها نمی افتاد/ عباس احمدی- کرمانشاه انتشارات طاق بستان ۱۳۸۷
۱۱۶ ص.

ISBN:9645100577

فهرستویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. داستانهای کوتاه فارسی- قرن ۱۴- مجموعه ها، الف. عنوان.

PIR

۷۹۴۳

۲ مس ۸۳۶ ح

۱۳۸۷

AG۳/۶۲



انتشارات طاق بستان

نام کتاب: سانترهایم درون چاله ها نمی افتاد

نویسنده: عباس احمدی

ناشر: انتشارات طاق بستان تلفن: ۷۲۹۱۷۳۲ فاکس: ۷۲۷۱۶۴۳

لیتوگرافی: نقش

چاپ: زلال کوثر

نوبت چاپ: اول ۱۳۷۸، کرمانشاه

شمارگان: ۱۰۰۰

قطع: رقعی ۱۱۶ ص

شابک: ۷-۰۵۷-۵۱۰-۹۶۴

همه حقوق چاپ محفوظ می باشد

آدرس: کرمانشاه- خیابان آیتاله کاشانی- مقابل پاساژ سروش

تلفن: ۷۲۹۱۷۳۲ - فاکس: ۷۲۷۱۶۴۳

گوش چپ

آنها گوش ندارند. گوش خود را بریده‌اند. خودشان گوشهای خودشان را بریده‌اند. سالها پیش، تعداد گوش بریده‌ها کم بود و تنها محدود به چند روستای دورافتاده می‌شد. دور افتاده و بی سروصدا! روزهایی دور و گم شده ... فراموش شده!

xxx

آن روزها، هنوز زمین فوتبال نداشتیم. توی زمین‌های خاکی بازی می‌کردیم. کنار راه آهن. پشت خط! ... اینگونه مانده بود تا آن که توی روزنامه‌ها از شهرمان نوشتند. بعد چند نفری از بالا آمدند. خانه چند نفر پیر و ازکارافتاده و مفلوج و کور و کر و شل و روانی را، با آدم‌های درویشان صاف کردند. صافاً بعد دانه کاشتند. زود درآمدند و زمین بازی آماده شد. از آن به بعد روی چمن بازی می‌کردیم. تازه آن موقع بود که معنی تکل زدن را فهمیدیم. روزنامه‌ها از ما می‌نوشتند. اما آنها قبولمان نداشتند و روزنامه هم نمی‌خریدند ... تا آن که قهرمان شدیم. بعد از این قهرمانی، آنها هر روز روزنامه می‌خریدند. به روزنامه‌ها ایمان آورده بودند. خانواده اما برای این گونه چیزها پول نداشت.

... همان روزهای افتتاح اولین نمایشگاه پروانه‌های خشک شده، روزنامه‌ها نوشتند که راه خوشبختی پیدا شده. می‌گفتند اگر آدمهای بدبخت گوش‌های خود را ببرند خوشبخت خواهند شد. عمرشان هم طولانی‌تر خواهد شد. عمری طولانی، کاری دائم، خانه‌ای شخصی، درآمدی خوب، بیمه، همسری با وفا ... و زیبا، فرزندان سر به راه و سالم!

... و خوشبخت می‌شدند تنها از آن پس چیزی نمی‌شنیدند، که در برابر خوشبختی‌ای که بدست می‌آوردند، خیلی مهم نبود.

ابتدا خیلی‌ها مسخره کردند. ما دُرس خوانده‌ها هم مسخره کردیم. آخر کمی مسخره به نظر می‌رسید. مانند خیلی چیزهای دیگر. اما چیزی نگذشت که جمعیت بی‌گوش‌ها زیاد شد. زیاد و زیادتر ... کار به جایی رسید که دیگر نوجوانان و جوانان هم بریدند. مانند شیوع یک بیماری ... یا یک فساد ... آن قدر که میان دخترها هم پیدا شد!

xxx

من گوش چپ تیم بودم. سانترهایم هیچ وقت توی چاله‌ها نمی‌افتاد. چاله‌های آب! چاله‌های آب این شهر زمانی محل پرورش نوزادان نارس بودند. نوزادان نارس انسان، آنهايي که به شیشه نیاز داشتند، همگی هم سیاه بودند. آن روزها آنها کودکانی که به شیشه نیاز داشتند را درون چاله‌های آب رها می‌کردند تا مانند نوزادان قورباغه بزرگ شوند. آنها هم مانند نوزادان قورباغه بزرگ می‌شدند. دم‌های کوچکشان می‌افتاد. دست و